

# در تآتر اصفهان

(خاطره‌ها ۷)

یکی از نمایشنامه‌هایی که چندین بار در تآتر سپاهان به روی صحنه آمد، بود. «معروفه» بود. داستان این نمایش طبق معمول یک داستان خانوادگی بود. در طی سال‌هایی که این نمایش به روی صحنه آمد، بازیگران متفاوتی رل جوان اول آن را بازی کردند که آخرین بار نصیب بنده شد. داستان نمایش بدینگونه بود که جوانی بنام جمشید با دختری آشنا می‌شود. او پس از حامله شدن دختر به تهران فرار می‌کند و وارد دانشگاه می‌شود. دختر هم از ترس خانواده از خانه می‌گریزد.

در پرده‌ی دوم دختر با بچه‌ی کوچکش در تهران جمشید را یافته و از او می‌خواهد که به او کمک کند. ولی جمشید او را از خود می‌راند و دختر جوان با بچه‌اش در تهران سرگردان می‌شوند.

در پرده‌ی سوم دختر در «شهر نو» به کار مشغول است و پسرش که اکنون جوانی هیجده‌ساله شده مرتکب قتل می‌شود.

در پرده‌ی چهارم جوان در دادگاهی محاکمه می‌شود که رییس دادگاه جمشید پدر اوست. جمشید در آخر نمایش به عنوان مقصر اصلی خود را به دادستان تسلیم می‌کند.

در قسمت آخر پرده‌ی چهارم فضای بسیار دراماتیکی به وجود می‌آید که بعضی از تماشاگران و حتی خود بنده که بعنوان رییس دادگاه آن بالا نشسته بودم هر شب گریه می‌کردیم. کارگردان برای اینکه لطمه‌ی به این فضای دراماتیک وارد نشود حتی آقای ارحام صدر را که نوکر خانواده‌ی دختر و یکی از شهود اصلی بود، از صحنه خارج می‌کرد.

اما درست در اوج این فضای دراماتیک، زمانیکه وکیل مدافع جوان با شدت از موکل خود دفاع می‌کرد، ناگهان مردم شروع می‌کردند به خندیدن. اینکار چند شب ادامه یافت و ما هر شب سعی می‌کردیم علت آنرا بیابیم و موفق نمی‌شدیم.

اجرای این نمایش مصادف بود با ایام تعطیلی نوروز. به همین جهت عده‌ی از هنرمندان به اصفهان آمده بودند. از جمله آقای «مُصفا» هنرمند بسیار ارزنده‌ی